



صنوفی که دیگر نیستند

در کتاب‌های تاریخی کلمه اصناف در مفهوم گسترده شامل بازاریان، اهل حرف، پیشه‌وران و صنعتگران بود و در مفهوم محدود به کسانی گفته می‌شد که از طریق شغل‌های ظریف و دستی امرار معاش می‌کردند، اما گذشت زمان اصناف و شغل‌های زیادی را به دست فراموشی سپرده‌است؛ گویی هیچ‌وقت هیچ نام و نشانی نداشته‌اند. با پیشرفت صنعت و تغییر ابزار تولید دیگر اثری از نام اصناف و شغل‌های قدیمی که در روزگار خود اعتبار زیادی داشته‌اند، پیدانگشت. صنوفی مانند:

روی‌گری

شغلی پر درآمد که دیگ و ظروف روی خانوارهای پر جمعیت را سفید می‌کردند و برق می‌انداختند، اما حالا جز جنبه صنایع دستی آن که بیشتر به مس و مسگری مربوط است دیگر اثری از رویگرها و مغازه‌های بزرگ پر از دیگ‌های سیاه و سینی‌های روی نیست.

ندافی

سال‌هاست که دیگر صدای کمان پنبه‌زن‌ها شنیده نمی‌شود؛ شغلی پر درآمد و البته پر طرفدار که با شروع تابستان جان می‌گرفت و حیاط‌خانه‌ها را پر از پنبه‌های سفید می‌کرد که حلاجی می‌شدند و مانند ابرهای کوچک به آسمان می‌رفتند. ندافی یک شغل ارثی بود که بیشتر از پدر به پسر می‌رسید و پسر از کودکی پای کمان پنبه‌زنی همه روزه کاری‌ها را می‌آموخت. این شغل پرخطر این روزها فراموش شده و جای خود را به مغازه‌های بزرگ فروش وسایل خواب و پتوها و لحاف‌های پشم شیشه‌ای و تشک‌های ابری و طبی گرانتیمت داده‌است. البته لحاف‌دوزها در بعضی از شهرهای قدیمی هنوز مشغول به کار هستند و شغل‌شان هم کم‌وبیش رونق دارد، اما خبری از نداف‌های دوره‌گرد نیست که زمانی در کوچه‌های شهر پیاده‌یاسور به‌رو چرخه ۲۸ سبز رنگ با صدای بلند می‌خواندند: «پنبه‌زنیه بیا پنبه‌زنیه»

عطاری

شاید در شهر پر از مغازه عطاری باشد، اما تفاوت این عطاری‌ها با آن شغل عطاری در سال‌های گذشته زمین تا آسمان است. صنف عطاری از سال‌های گذشته تاکنون تحولات زیادی پیدا کرده‌است. شغل عطاری مانند بیشتر شغل‌های سنتی در ایران از پدر به فرزندان به ارث می‌رسید و پدران فوت و فن این کار را از کودکی به فرزندان خود آموزش می‌دادند. عطاری در گذشته یک علم بود که عطاری باید آن را فرامی‌گرفت و هر کسی نمی‌توانست و اجازه نداشت عطاری کند و این شغل به فرزندی می‌رسید که همیشه تا آخرین لحظه کنار دست پدر می‌ماند. اما حالا دکان‌های عطاری به محلی برای عرضه سبزی‌های خشک، پماد الاغ، فروش زالو زنده، قارچ‌های درمان‌کننده سرطان و قرص‌های ترک اعتیاد تبدیل شده‌است و بیشتر فروشنده‌ها هیچ علمی درباره داروهای گیاهی ندارند و بیشتر فقط یک فروشنده هستند



گلدان‌های کوچک کاکتوس نزدیک پیشخوان است، درست کنار دیه‌های کوچک ترشی و شور و شیشه‌های خیابان شور. کمی آن طرف‌تر هم سیب‌زمینی و پیاز و خیار و گوجه و دیگر میوه‌ها را چیده. همه چیز تمیز و مرتب است. اینجا یک مغازه میوه‌فروشی است، اما فقط به میوه و صیفی محدود نمی‌شود، گلدان و ترشی هم می‌توانی بخری، آبغوره و آبلیمو و سرکه هم موجود است. و بترین مغازه پر از کاغذهای کوچک است که روی آن از موجودی جنس‌های جدید نوشته است. روغن ز ماری برای آبرو. صابون ضد جوش و ضد لک هم موجود است. روغن زالو برای برطرف کردن چروک‌های عمیق پنجه‌عقابی، معجون ضد ریزش مو، روغن پر پشت‌کننده ریش و سیب آقاپان و... اینجا دکان عطاری است، اما فقط گوشه‌ای از مغازه رنگ و بوی عطاری دارد، دیگر قفسه‌ها با انواع روغن و قرص و شامپو و صابون پر شده‌است. روی پیشخوان سوپرمارکت چند مدل میوه عجیب و غریب می‌درخشند، بسته‌بندی‌ها هم بسیار شیک است. میوه چشم شیطان، دوکا، پشن فروت و جک فروت با قیمت‌های بسیار بالا، اینجا یک سوپرمارکت محلی است. روی پیشخوانش انواع میوه‌ها که جای آنها در میوه‌فروشی است دیده می‌شود. یک و بترین جدا برای پیراشکی و شیرینی‌های محلی و کلوچه‌های فومنی است، مردم کنار این و بترین خوش‌رنگ و لعاب برای خرید نان سنگک صف بسته‌اند، اینجا یک نانوايي است که یک و بترین مخصوص هم برای شیرینی و کلوچه و پیراشکی شکلاتی و نارگیلی دارد. دیگر صنف مشخصی وجود ندارد، نانوايي شیرینی‌فروشی می‌کند، سوپرمارکت میوه دارد و میوه‌فروش گل می‌فروشد. اوضاع عطاری‌ها هم مشخص است تنها کاری که نمی‌کنند همین عطاری است.

گزارش

نفع‌شان باشد. «علی آقا دیگر مثل گذشته مغازه‌اش پر از جنس نیست، از هر محصولی چند عدد فقط برای اینکه جنس‌اش جور باشد خرید می‌کند: «تا ۵-۶ سال گذشته توپ هم مغازه من را تکان نمی‌داد. مغازه همیشه شلوغ بود و مشتری زیادی داشتیم. همه از قند و شکر و تاحیوبات و ماست و پنیر و شامپو و صابون و شوینده‌ها را از ما می‌خریدند. تنقلاات هم تا دل‌تان بخواهد داشتیم. اما شاید باور نکنید اما در هفته گذشته من دو بسته دستمال کاغذی و یک بسته دستمال توالهت فروختم. خرید شوینده‌ها هم خیلی کم شده است. مردم سعی می‌کنند همه خریدشان را به صورت یکجا از فروشگاه‌های بزرگ انجام دهند. مغازه ما هم یک روز سوپرمارکت مهم محل بود، اما حالا بیشتر مشتریان گذری دارد. مردم اینجا پارک می‌کنند و نوشیدنی و بستنی و چیپس و سیگار می‌خرند. من خیلی از مشتری‌های همیشگی که مال همین محل هستم را حدود ۲-۳ ماه است ندیده‌ام. چند وقت پیش یکی از آنها آمد و یک بطری شیر خرید و کلی هم انتقاد کرد که چقدر تنوع کار پایین است. من هم گفتم: این شیر را هم روی خریدهای دیگری که از فروشگاه‌های بزرگ انجام می‌دهی، از همان جا می‌خریدی. مردم انگار از ما طلبکار هستند. ماهیت آن فروشگاه‌ها با این سوپرمارکت‌های کوچک محلی متفاوت است. چند روز پیش یکی از هم‌محلی‌ها می‌گفت چرا روی پنیر و ماست‌ها تخفیف نمی‌گذاری. من هم جواب دادم مگر شرکتی که برای من پنیر و ماست می‌فرستد به من تخفیف می‌دهد؟ یا اداره برق سر ماه پول برق مغازه را با تخفیف حساب می‌کند؟» با همه این اوصاف، علی آقا برای اینکه مثل فروشگاه‌های بزرگ جنس‌اش جور باشد و بتواند با فروشگاه‌های بزرگ محل رقابت کند، پیشخوان مغازه را پر کرده از میوه‌های استوایی گرانقیمت که مشتریان خاص خودش را دارد: «پسرم گفت باید با این مارکت‌های بزرگ رقابت کنیم، فعلا از این میوه‌های باکلاس و گرانقیمت آورده‌ایم، بلکه شکل و ریخت مغازه زیباتر شود و مردم به سر و جد بیایند و بیشتر خرید کنند. می‌دانم ما میوه‌فروش نیستیم اما مجبوریم یک جوری مشتری را جلب کنیم. ما هم خرج داریم باید این جنس‌ها را بفروشیم و زندگی کنیم. در سال‌های گذشته ما برای خودمان اعتباری داشتیم، صنف سوپرمارکت همیشه پر درآمد و پرفرمدار بود ،اما حالا بازار خیلی کساد است. تغییر قیمت‌ها از یک طرف و وجود فروشگاه‌های بزرگ که همه محله‌ها را پر کرده‌اند از یک طرف، شرایط را برای ما خیلی سخت کرده‌اند. نمی‌دانم تا چند سال دیگر در این صنف دوام می‌آورم. حالا وضعیت من خیلی خوب است، مغازه مال خودم است و نباید در ماه ۳۰ یا ۴۰ میلیون تومان اجاره بدهم. اگر می‌خواستم اجاره بدهم که باید در مغازه را می‌بستم و می‌رفتم خانه می‌خوانیدم.»

از کودکی کنار دست پدرم کار یاد گرفتم؛ تا اینکه بعد از سربازی خودم مستقل شدم و برای خودم مغازه زدم.». آقا جعفر آراذی‌پور است و می‌تواند کنار نانی که می‌پزد نان شیرمال و نان قندی هم بپزد. البته او این روزها مثل یک شیرینی‌فروشی انواع کلوچه و پیراشکی هم دارد: «می‌دانم جای این کلوچه و پیراشکی‌های شکلاتی در شیرینی‌فروشی است، اما ما هم چاره‌ای نداریم و باید نان بفروشیم. ما آرد را با قیمت آزاد می‌خریم، هزینه‌های اجاره و استخدام کارگر هم خیلی بالاست، پول حمل‌ونقل آرد هم که هر روز بالا می‌رود، باید کنار نان یک چیزی هم بیزیم تا مردم وقتی یک نان ۵ هزار تومانی می‌خرند، کنارش یک پیراشکی ۱۰ هزار تومانی هم بخرند تا آخر شب چیزی هم برای خود نانوا بماند.» با اینکه به قول آقا جعفر بیشتر سود مغازه از فروش همین کلوچه‌ها و نان شیرمال و پیراشکی شکلاتی است، اما او از این وضعیت راضی نیست و دلش می‌خواهد مثل قدیم فقط نان بپزد: «یادش بخیر، آن قدیم‌ها مغازه‌های نانوايي فقط نانوايي بود، یعنی فقط در آن نان می‌پختند. اما حالا اسیر هزینه‌ها هستیم. باید آرد بخریم، شکر و شکلات و وانیل و پودر نارگیل و یکینگ پودر و ادویه‌های مخصوص شیرینی هم بخریم. من شیرینی‌زی نیستیم، اما برای اینکه خرج من و سه کارگر دیگر دربیاید و وقتی در مغازه را می‌بندیم چیزهای کوچکی جیب‌مان باشد که به خانه ببریم، مجبوریم کنار نانوايي، قنادی هم بزنیم. من مجبورم با مأمور بهداشت چانه بزنم و به اتحادیه و اصناف جریمه بدهم تا خرجم دربیاید. اگر هزینه‌ها کمی پایین‌تر بود، من هم فقط نانم را می‌پختم و از شغل آبا و اجدادیم لذت می‌بردم.»

صنف ما را بلعید!

علی آقا حدود ۳۰ سال است که سوپرمارکت دارد. مغازه مال خودش است اما دیگر مثل قبل چراغش روشن نیست و دخل و خرجش با هم نمی‌خواند: «ما بلعیده شدیم. فروشگاه‌های بزرگ ما را بلعیدند. هر روز یک داستان جدید دارند. یک روز قرعه‌کشی می‌گذارند، یک روز مسابقه دارند، یک ماشین بزرگ می‌گذارند و رویه‌روی فروشگاه و جشنواره و تخفیف‌های آنچنانی می‌گذارند. دیگر کسی مثل سابق از سوپرمارکت خرید نمی‌کند. بیشتر فروش ما نواشبه و سیگار و دوغ و بستنی و شکلات و چیپس و پفک است. در هفته گذشته من یک عدد شامپو با دستمال کاغذی نفروختم. مردم دیگر از فروشگاه‌های بزرگ که تخفیف دارند خرید می‌کنند. گناه ما چیست که نمی‌توانیم تخفیف بگذاریم. ماشاءالله تعدادشان هم زیاد است. نزدیک سوپرمارکت ما حداقل دو تا نمی‌دانم چی می‌مارکت هست. دیگر کسی از ما خرید نمی‌کند. همه چیز گران است، مردم سعی می‌کنند از فروشگاه‌های بزرگ خرید کنند تا مثلاً به

است: «خواص داروهای گیاهی را در حد گل‌گاوزبان و سنبل‌الطیب و گل‌بابونه و... می‌دانم. یعنی این روزها مردم دنبال داروی گیاهی نیستند. دمنوش‌های آماده تا دل‌تان بخواهد تولید شده و در فروشگاه‌های بزرگ موجود است؛ از دمنوش مقوی معده گرفته تا دمنوش سرماخوردگی و لاغری و آرامش‌بخش و... مردم اینجا بیشتر دنبال ادویه و سبزی خشک و روغن‌های مخصوص ماساژ و ریزش مو و ریش هستند. چرخ مغازه ما را هم همین چیزها می‌چرخاند. من در طول روز زردچوبه و پودر سیر و پیاز و انبه می‌فروشم و ممکن است یک هفته هم کسی سراغ گل‌زوا و قاصدک و پنیر که گیاهان ساده و معروف هستند هم نیاید. خیلی از مردم دیگر داروهای گیاهی را نمی‌شناسند و نیازشان را با همان دمنوش‌های بسته‌بندی‌شده شرکت‌های معروف برطرف می‌کنند، برای همین و به دلیل اینکه ادویه‌فله ارزان‌تر است به مغازه ما هم سر می‌زنند.» به قول آقای فریدون، این روزها دوره داروهای گیاهی گذشته و حالا بیشتر مردم مشتری محصولات قوی‌کننده و برطرف‌کننده هستند. او می‌گوید: «من برای این مغازه کوچک ماهی ۱۵ میلیون تومان اجاره می‌دهم. اگر چیزی نفروشم چگونه می‌توانم از پس هزینه‌های مغازه و زندگی بربیایم. به همین دلیل مجبورم. البته من به هیچ‌وجه شسرت و قرص‌های ترک اعتیاد یا قرص‌های مخصوص لاغری که مجوز وزارت بهداشت را ندارند، نمی‌فروشم. فقط محصولات بهداشتی و آرایشی را می‌فروشم که مجوز دارند و بلایی سر قیافه و سلامتی مردم نمی‌آورند. البته می‌دانم جای صابون ضدلک و شامپوی ضد ریزش مو و روغن ضد چروک صورت در مغازه عطاری نیست و باید رکش صنف لوازم آرایشی و بهداشتی کرده‌ایم، اما مجبوریم؛ چون مردم دنبال اینجور چیزها هستند و بازار خوبی دارد. مثلاً در دو، سه سال گذشته بیشتر فروش ما به نام محصولات نگهدارنده و تقویت‌کننده ریش و سیب آقاپان ثبت شده است. مردان جوان مشتری ثابت ما هستند و برای زیبایی ریش و سیب‌شان پول خوبی هم خرج می‌کنند.»

بوی نان و کلوچه

اینجا نانوايي است که بیش از بوی خوش نان سنگک در آن بوی پیراشکی و کلوچه می‌آید. بوی دارچین و زنجبیل و شکلات و... پیراشکی‌ها هم همه فضای نانوايي را گرفته و شاید برای همین است که از هر دوسه نفر، یک نفر به سمت و بترین پیراشکی‌ها می‌رود و چند کلوچه و پیراشکی هم می‌خرد. جعفر-م نانوا صاحب این نانوايي است. مغازه اجاره‌ای است و او سال‌های زیادی در گوشه و کنار شهر چرخیده تا به قول خودش نانی بپزد و نانی به دست بیاورد: «ما خانوادگی نانوا هستیم. شاطری در خون ماست. پدرم و عموهایم همه شاطر بودند. من هم

تلاشی برای چرخاندن چرخ‌ها

محمدرضا ۴۸ ساله است و حدود ۲۰ سال است که در صنف میوه‌فروشی فعالیت می‌کند؛ صنفی که این روزها چرخش خیلی خوب نمی‌چرخد: «هزینه‌ها خیلی زیاد است. قیمت‌ها هم خیلی بالا رفته، به همین دلیل قدرت خرید مردم پایین آمده‌است. دیگر کسی چند کیلو میوه نمی‌خرد. هر کسی می‌آید چند عدد زردآلو و چند عدد هلو برمی‌دارد. خریدهای یک کیلو به بالا فقط مخصوص سیب‌زمینی و پیاز است. حتی گوجه و خیار را هم زیر یک کیلو می‌خرند. سبزی هم مانند قدیم دیگر طرفدار ندارد. بیشتر خانم‌ها سرکار می‌روند؛ برای همین سبزی آماده و خرد شده می‌خرند. نصف بیشتر این سبزی‌ها می‌ماند و خراب می‌شود. من هم باقی‌مانده سبزی‌ها را به خانه می‌برم و با همسرم آنها را پاک می‌کنیم و خرد می‌کنیم و سرخ می‌کنیم تا هم اسراف نشود و همین که ضرر نکنیم و حداقل پول خرید سبزی‌ها دربیاید.» شاید برای همین هم هست که محمدرضا برای چرخاندن مغازه میوه‌فروشی‌اش یک ردیف را هم به گل‌های کوچک و کاکتوس‌های زیبا اختصاص داده: «من سه کارگر دارم. وظیفه دارم آنها را بیمه کنم. حقوق و مزایا و اجاره مغازه و اجاره ماشین که بار می‌آورد و قبض برق و آب و گاز و... هم هست. با این وضعیت خرید هم چرخ مغازه‌لنگ می‌زند. مجبورم کنار این میوه و صیفی‌جات گلدان هم بگذارم. بعضی وقت‌ها کسانی که می‌خواهند به مهمانی یا عیادت مرخص بروند میوه و گل می‌خرند. این گل‌ها را خودم در خانه درست می‌کنم تا سودش بیشتر باشد.» البته محمدرضا به غیر از گلدان‌های زیبا، شور و ترشی و خیار شور هم می‌فروشد: «اینهارا همسرم درست می‌کند. او با کلم قرمز ترشی درست می‌کند. با انگورها، سرکه می‌اندازد. ما خیار شور و آب‌لیمو هم داریم. همه کارها هم بهداشتی است. مشتری‌ها به تمیزی کار همسرم اعتماد دارند. ما مجبوریم کنار سایر اقلام این چیزها را بفروشیم. این روزها خرج خیلی بالا رفته است. قدیم این شکل نبود. من شاگرد میوه‌فروش محل مان بودم. صنف میوه‌فروشی تکلیف‌اش مشخص بود، مغازه ترشی و شور با میوه‌فروشی فرق داشت، کسی هم گلدان و گل در میوه‌فروشی نمی‌فروخت، اما همان‌طور که گفتم اینجا همه از سر ناچاری است. باید رخ مغازه خوب باشد. باید آنقدر جنس کنار دیگر اقلام داشته باشیم که مشتری دست خالی بیرون نرود. باید اینجوری خرج‌مان را در بیاوریم و زندگی را بگذرانیم. من میوه‌فروشم، اما گل و ترشی و شور هم می‌فروشم؛ چون مجبورم.»

دیگر کسی دارو گیاهی نمی‌خرد

آقای فریدون-ح، ۱۵ سال است که عطاری دارد، اما چیزی از داروهای گیاهی نمی‌داند. او این روزها بیشتر مشغول فروش ادویه‌های مختلف و سبزی‌های خشک